

تقد مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی در بحث امکان عام

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

این قبل از اینکه کلام صاحب درة التاج را بخوانیم راجع به اشکالی که جلسه قبل آقای شیخ ... بیان کردند من فکر کردم و دیدم اشکال، اشکال درستی است البته ما مفهومی که این ضرورة الطرفين را قبول بکند نداریم ولی خود ضرورة الطرفين را به عنوان یک مفهوم می توانیم تصور کنیم.

#### اقسام امتناع

روی این حساب کلام مرحوم میرداماد می تواند وجه داشته باشد البته یعنی امتناع می تواند دو قسمت داشته باشد:

اول: امتناعی که خود مفهوم قابل برای امتناع باشد یعنی ماهیتی باشد که نشود آن ماهیت از نظر وجود، وجود خارجی پیدا بکند مانند شریک الباری.  
دوم: اینکه خود مفهوم می باشد مثل اجتماع متناقضین، اجتماع متناقضین یک مفهوم است نه اینکه ماهیت است؛ یک مفهومی است که می گوییم:

اجتماعُ النقيضين منفى الوجود بالإمكان العام يا  
 ضروريَّ الطرفين منفى الوجود بالإمكان العام که  
 خود این ضرورة الطرفين به عنوان یک مفهوم مورد  
 نظر باشد نه به عنوان یک ماهیت که البته  
 در این صورت همان امتناع بر این هم صدق می کند  
 وقتی که ضرورة الطرفين گفتیم چون ضرورة  
 الطرفين ممتنع است بنابراین این عدم امکان خاص  
 بر او صدق می کند. وقتی که عدم امکان خاص که  
 نقيض امکان خاص است صدق کرد بنابراین امکان  
 عام دیگر بر او صدق نخواهد کرد چون ما گفتیم: **كُلُّ**  
**ما ليسَ بِممكنٍ بِالإمكانِ الخاصِ فهو ممكنٌ**  
**بِالإمكانِ العامِ؛** هر چیزی که در تحت امکان خاص  
 قرار نمی گیرد در تحت امکان عام قرار می گیرد و  
 گفتیم که دو فرد در تحت امکان خاص قرار  
 نمی گیرد: یکی واجب و یکی ممتنع. یکی از آن دو  
 ممتنع عبارت از ضروری الطرفين است یا اینکه  
 بگوییم: واجب و ممتنع و ضروری الطرفين؛ این سه  
 مفهوم در تحت امکان خاص قرار نمی گیرند.

بنابراین کلام مرحوم آخوند که می گوید:

فلا يَصِحُّ أَنْ كَلَّ مُتَمَتِّعٍ مَسْلُوبِ الضَّرُورَةِ عَمَّا هُوَ غَيْرُ وَاقِعٍ مِنْ طَرَفَيْهِ إِذْ ضَرُورِيُّ

صحيح نيست اينکه هر ممتنعی مسلوب الضرورة باشد از آن که از طرف ديگر واقعيت ندارد زيرا ضروري الطرفين ممتنع است درحالی که در ضروري الطرفين صحيح نيست که در تحت امکان عام قرار بگيرد. يعنى اگر ضرورة الطرفين را شما در نظر بگيريد در تحت امکان عام قرار نمی گيرند يعنى چون **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمَمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مَمْكِنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ** در اینجا ضرورة الطرفين که ممتنع است در اینجا **لَيْسَ بِمَمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ** است و امکان خاص شامل اين نمی شود درحالی که ما گفتيم که اين داخل در تحت امکان عام است و امکان عام هم در مانحن فيه شامل اين قضيه نمی شود زيرا امکان عام سلب ضرورت از جانب مخالف می کند درحالی که ما در ضرورة الطرفين سلب ضرورت نداريم بلکه ضرورت داريم؛ هم در جانب مخالف و هم در جانب موافق ضرورت داريم درحالی که اين مسئله در تحت نقيض امکان خاص

---

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۷۷.

قرار گرفته است. از این نظر این اشکال بر مُشکک وارد می‌شود.

حالا صاحب درة التاج که قطب‌الدین شیرازی باشد همان‌طوری که عرض کردیم مسئله را به یک نحو دیگری خواست حل کند و آن عبارت از این است که گفت: ما ماهیاتی داریم که این ماهیات اصلاً ضرورت و امتناع بر نمی‌دارند و آن عبارت از ماهیات است؛ ماهیات در مرتبه ماهیت خودشان؛ یعنی وقتی می‌گوییم: **الماهية في المرتبة**، ماهیت در همان رتبه ماهیتی خودش: **لا ليس و لا ايس و لا ممكن و لا واجب و لا ممتنع**. پس ماهیت در رتبه ماهیتی خودش هیچ چیزی نیست؛ نه منفی و نه مثبت است و نه موجود و نه ممکن است، و نه واجب و نه ممتنع است. **الماهية من حيث هي ليست إلا هي**. پس وقتی که ماهیت این‌طور شد لذا دیگر این حکمی که شما در اینجا گفتید: **كُلُّ ما ليس بممكنٍ بالإمكان الخاص فهو ممكنٌ بالإمكان العام كاذب خواهد شد** زیرا الآن این ماهیت **ليس بممكنٍ بالإمكان الخاص** زیرا این ماهیت **لا موجود و لا معدوم** در عین اینکه **ليس بممكنٍ بالإمكان الخاص**،

درعین حال **لیسَ بِمَمکِنِ بِالْإمکانِ العامِ** یعنی نه

امکان خاص و نه امکان عام بر آن بار می شود.

ماهیت در مرتبهٔ خودش مافوق وجوب و امکان و سلب ضرورت

پس هر چیزی که امکان خاص بر نمی دارد باید

داخل در تحت امکان عام باشد و این قضیه قضیهٔ

کاذبه می شود چون ما ماهیت را داریم؛ نه در تحت

امکان خاص و نه در تحت امکان عام است زیرا

ماهیت در مرتبهٔ خودش مافوق وجوب و امکان و

سلب ضرورت است، حتی مافوق وجود و نفی و

عدم است. **بناءً علیٰ هذا** این مسئله در اینجا صادق

نیست.

ایراد مرحوم آخوند بر مطلب صاحب درة التاج

مرحوم آخوند بر این مطلب صاحب درة التاج -

قطب الدین شیرازی - ایراد وارد می کنند و می فرمایند

که ماهیات در امکان خاص و امکان عام ناظر به

حیثیت وجودی آنهاست یعنی به لحاظ وجود

خارجی ما یا حکم به امکان یا حکم به امتناع یا حکم

به وجوب و یا حکم به احتمال طرفین می کنیم.

ماهیت **مِن حیث هی هی** اصلاً خارج از این حیثه

است پس داخل در **کُلُّ ما لیسَ بِمَمکِنِ بِالْإمکانِ**

الخاص نیست. كُلُّ ما لیسَ بِممكنٍ بِالِمكانِ

الخاص یعنی ماهیات و مفاهیمی که قابلیت انتساب

به خارج را داشته باشند، براساس این قابلیت حالا

بینیم این چه نوع قابلیت است؛ آیا قابلیت به نحو

امتناع است یا به نحو وجوب است یا به نحو تساوی

الطرفین است؟ اما ماهیت در مرتبه خودش اصلاً از

دایره بحث خارج [است] مثل اینکه بگوییم: آیا

خداوند آبی یا سبز است؟ اصلاً اینکه خداوند آبی

است یا سبز است یا سبز نیست اصلاً معنا ندارد چون

جوهر مجرد از تحت لون خارج است تا اینکه

بخواییم لون را از او نفی بکنیم. باید آن ظرف و

شیء ما قابلیت برای کیف را داشته باشد، بعد بگوییم

که این لون را ندارد و لون دیگر را دارد اما موضوع

مجرد اصلاً قابلیت برای تلوّن و تکیّف به لون را

ندارد، پس چگونه ما بخواییم اثبات لون یا نفی لون

از او را بخواییم بکنیم؟!

ماهیت در مرتبه خودش نه حتی در مرتبه ذهن

....؛ الماهية إمّا أن يُعتَبَرُ في الذهن و إمّا أن يُعتَبَرُ

في الخارج، ماهیتی که يُعتَبَرُ في الخارج و هو

أفرادٌ من أفراد تلك الطبيعة النوعية، ماهیتی که

يُعتَبَرُ في الذهنِ هو نفسُ الماهيةِ الموجودةِ  
بِالوجودِ الذهني. ولی یک مرتبه که اصطلاح فلاسفه  
است الماهيةُ في المرتبةِ می باشد؛ ماهیت در مرتبه  
ماهیتی خودش، نه در مرتبه وجود ذهنی. ممکن  
است شما ماهیتی را در ذهن خودتان موجود کنید  
درحالی که وجود خارجی هم نداشته باشد.  
من باب مثال من می گویم: عنقاء؛ تا «عنقاء» گفتم در  
اذهان همه شما یک پرنده و طیری آمد که اوصافش  
را در کتابها نوشته اند. درست شد؟! خب این که  
در وجود شما آمد واقعاً وجود دارد یا ندارد؟! الآن  
که در وجود شما وجود پیدا کرد درحالی که در خارج  
وجود ندارد. دلیل بر آن این است که اگر شما واقعاً  
یک قلم و کاغذ در دست بگیرید آنچه را که در وجود  
خودتان محقق شده روی کاغذ می آورید بعد متوجه  
می شوید که این اشکالی که روی کاغذ کشیدید  
هر کدام با دیگری متفاوت است. پس معلوم می شود  
در هر ذهنی یک وجود خاص پیدا کرده درحالی که  
عنقاء که بیش از یک وجود ندارد. اگر قرار باشد  
وجود داشته باشد ده تا وجود که ندارد! الآن به تعداد  
افراد یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، ... یازده،

دوازده، سیزده ...، همین‌طور به تعداد افرادی که دارای وجود ذهنی هستند، به تعداد وجود ذهنی عنقاء محقق شد در حالی که عنقاء یکی بیشتر نیست. پس این عنقاء و این ماهیت، ماهیت فی‌المرتب نیست بلکه ماهیت **فی الوجود الذهنی** است. از این مرتبه بالاتر یک مرتبه‌ای داریم که به آن می‌گوییم: **الماهیه فی المرتبه**؛ ماهیت در رتبه خودش. آن ماهیت در رتبه خودش ماهیتی است که ذهن در تعمّل عقلی آن ماهیت را حتی از وجود ذهنی هم معرّی می‌کند و او را از وجود ذهنی تبرئه می‌کند. آن ماهیت در آن مرتبه، همانی است که ما می‌گوییم: آیا **عنقاء موجود فی الخارج** او لا؟ نه آن عنقائی که در ذهن موجود است، در خارج هست یا خیر، بلکه آن عنقائی که در ذهن هست، **موجود**. در واقع یک عنقاء دیگری هست که ذهن آمده آن عنقاء را حتی از وجود ذهنی هم معرّی کرده است و لباس وجود ذهنی را از تن او کنده است؛ آن عنقاء آیا در خارج هست یا نیست!؟

به‌طور کلی احکامی که روی طبیعت‌های نوعیه می‌کنیم همه آنها ماهیت فی‌المرتب هستند. یعنی

احکامی است که روی خود ماهیت **مِنْ حَيْثُ هِيَ**  
هی می رود؛ **إِنْسَانٌ مِنْ حَيْثُ هِيَ هِيَ حَيَوَانٌ نَاطِقٌ**  
**سِوَاءٌ وَوُجِدَ فِي الْخَارِجِ أَوْ لَا، الْأَرْبَعَةُ زَوْجٌ سِوَاءٌ**  
**وُجِدَ فِي الْخَارِجِ أَوْ لَا، الثَّلَاثَةُ فَرْدٌ سِوَاءٌ وَوُجِدَ فِي**  
**الْخَارِجِ أَوْ لَا.** تمام این احکامی که ما روی طبایع  
نوعیه می کنیم احکامی است که به خود آن طبایع  
نوعیه برمی گردد نه به لحاظ وجود خارجی و نه  
به لحاظ وجود ذهنی شان. بنابراین این ماهیت اصلاً  
از دایره امکان خاص خارج است و دیگر فردی برای  
امکان خاص نمی تواند باشد. چون وقتی که ما  
می گوئیم: «امکان خاص»، ماهیتی منظور ماست که  
از نقطه نظر وجود خارجی متساوی الطرفین باشد  
یعنی ماهیت را به لحاظ وجود خارجی وقتی مقایسه  
کنیم بگوئیم: احتمال وجود و احتمال عدم، تساوی  
است مثل **زَيْدٌ مَوْجُودٌ** یا اینکه **زَيْدٌ قَائِمٌ بِالْإِمْكَانِ**  
**الْخَاصِّ.** به این کیفیت ما ماهیت را لحاظ می کنیم.

بنابراین نقیض این امکان خاص هم ماهیتی  
خواهد شد که به لحاظ وجود خارجی حکم به نقیض  
[او] شده است. وقتی می گوئیم: چیزی امکان خاص  
ندارد یعنی چیزی به لحاظ وجود خارج در تحت

امکان خاص نیست؛ **إِمَّا وَاجِبٌ وَّ إِمَّا مَمْتَنَعٌ**. درست شد؟! پس ماهیت را به لحاظ وجود خارج، حکم امکان خاص روی آن می‌کنیم و به لحاظ وجود خارج، نقیض امکان خاص را برای آن می‌آوریم اما ماهیت در رتبه خودش که امکان خاص بر او حمل نمی‌شود در نقیض هم سلب امکان خاص از او نمی‌شود. این ماهیت **ماهیه فی المرتبة** است که نه حکم وجودی و نه حکم عدمی بر آن می‌شود، و نه امکان و نه حکم ضرورت بر آن می‌شود، و نه حکم دوام و نه حکم به امتناع بر آن می‌شود؛ هیچ حکمی به آن نمی‌شود. بنابراین این اشکالی که صاحب دره التاج فرمودند این اشکال بر این مشکک وارد نیست.

صاحب دره التاج أراد مناقضة قولهم كل ما ليس بممكن بالإمكان الخاص فهو ممكن بالإمكان العام بأنه لا يصدق على الماهية من حيث هي هي الممكن بالإمكان الخاص ولا يصدق عليها من تلك الحيثية الممكن بالإمكان العام أيضاً.

صاحب دره التاج خواسته است قول اینها را نقض کند که می‌گویند: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمَمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مَمْكِنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِّ**، می‌گویند: برای این قضیه نقض داریم. نقض ما چیست؟ **الماهية في المرتبة** است. به خود ماهیت **من حيث هي هي** امکان خاص نمی‌گوییم، چون **الماهية من من حيث هي هي ليست إلا هي لا موجودٌ و لا معدومٌ، لا ممكنٌ و لا واجبٌ** پس در

تحت امکان خاص نیست. روی این حساب دیگر ممکن به امکان عام هم نیست پس اینکه شما فرمودید: **كُلُّ مَا لَيْسَ بِمَمْكِنٍ بِالْإِمْكَانِ الْخَاصِّ فَهُوَ مَمْكِنٌ بِالْإِمْكَانِ الْعَامِ**، این دروغ در آمد! چون ما یک چیزی پیدا کردیم که ممکن به امکان خاص و ممکن به امکان عام هم نیست!

و هذه المناقضة غير مرضية إذ المراد التصادق بحسب نفس الأمر و إن لم يكن بحسب بعض مراتب الماهية في نفس الأمر من الاعتبارات العقلية.<sup>۱</sup>

این مناقضه مورد رضا نیست چون مراد از ماهیت، انطباق با خارج است، تصادق با خارج و با نفس الأمر و با واقع است، نه **مِنْ حَيْثُ هِيَ هِيَ**. در **مِنْ حَيْثُ هِيَ هِيَ** تصادق نیست. اگر ما گفتیم: **الْإِنْسَانُ حَيَوَانٌ نَاطِقٌ** این تصادق به حسب واقع نیست این تصادق به حسب رتبه است اگر گفتیم: **الْإِنْسَانُ حَجَرٌ** این تکاذب به حسب رتبه است زیرا شما در ماهیت انسان حجریت را آوردید در حالی که باید در ماهیت انسان حیوان و ناطق باید بیاورید. پس این تصادق و تکاذب در نفس الأمر نیست بلکه به حسب رتبه و مرتبه ماهیت است. اگر شما گفتید:

---

۱. همان، ص ۳۷۸.

الأربعةُ فردٌ در اینجا این تکاذب بر حسب نفس الأمر نیست یعنی نفس الأمر آن همین است. در اینجا منظور از نفس الأمر، نفس الأمر ماهیتی است نه نفس الأمر به معنای واقع. اینجا نفس الأمر به معنای واقع خارجی است. شما که می‌گویید: الأربعةُ فردٌ این در اینجا کذب است و این کذب نه به خاطر منطبق شدنش با خارج است بلکه به خاطر عدم انطباق با خود آن مرتبه ماهیت است ولی ما در امکان خاص، تصادق و تکاذب با واقع را می‌خواهیم؛ یعنی می‌خواهیم بگوییم که در زیدٌ قائمٌ، زیدٌ قائمٌ فی الخارج ممکن بالإمكان العام أو ممکنٌ بالإمكان خاص.

و إن لم یکن بحسب بعض ... اگرچه به حسب بعضی از مراتب ماهیت در نفس الأمر از اعتبارات عقلیه است یعنی به حسب بعضی از مراتب از اعتبارات عقلیه است یعنی عقل این را معتبر می‌داند و در ذهن وجود می‌دهد. همین که عقل معتبر می‌داند یعنی در ذهن به او وجود می‌دهد؛ به حسب مرتبه خودش این اعتبار عقلی است؛ یعنی عقل او را از وجود جدا می‌کند و به او در نفس خود وجود

می‌دهد، اسم او را جنس می‌گذارد و اسم دیگری را فصل می‌گذارد این را منطبق می‌شمارد و آن را غیر منطبق می‌شمارد. اگر بگوییم: **الإنسان حیوانٌ ناطقٌ**، قضیه صادق می‌شود و اگر بگوییم: **الإنسان حجرٌ**، قضیه کاذب می‌شود. این عبارات، عبارات نفس‌الأمر عقلی است نه اینکه تصادق به حسب انطباق با خارج است و ما ماهیتی را در تحت امکان خاص باید بیاوریم که ارتباط او را با خارج در امکان خاص باید بیان بکنیم نه اینکه ارتباط او در عالم ذهن [بیان کنیم]. پس اگر بگوییم: **زیدٌ حیوانٌ ناطقٌ** **بِالإمكان الخاص** منظور امکان خاص خارجی است یعنی موجودیت این ارتباط مورد نظر است اما ما نمی‌توانیم بگوییم: **زیدٌ حیوانٌ ناطقٌ بِالإمكان الخاص** که مقصود ما در اینجا صدق به حسب مرتبه عقلی باشد زیرا در مرتبه عقلی حیوان ناطقیت برای انسان ضرورت دارد نه اینکه امکان خاص است اما اگر ما به همین **زیدٌ ناطقٌ بِالإمكان الخاص** جنبه خارجی دادیم، من باب مثال می‌خواهیم بگوییم: **زیدٌ ممکنٌ الوجود بِالإمكان الخاص** این در اینجا فی

نفس الأمر به معنای خارج می شود.

بنابراین گرچه ماهیت به حسب بعضی مراتب عقلی قابل صدق بر نفس الأمر است - نفس الأمر یعنی همان اعتبار عقلی - ولی آن نفس الأمری که باید در اینجا تحت امکان خاص قرار بگیرد و نقیضش عدم امکان خاص است آن نفس الأمری است که ماهیت را در انطباق با خارج از نظر وجود و از نظر عدم بسنجیم. درست شد؟! شما در اینجا ماهیت را در مرتبه لحاظ کردید، ماهیت در مرتبه خودش لا موجود و لا معدوم، وقتی لا موجود لا معدوم شد پس اصلاً نه امکان خاص شامل او خواهد شد و نه نقیض امکان خاص شامل آن خواهد نشد و اصلاً از محط بحث خارج است لذا اشکال وارد نیست.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد